

به نقل از: پیام فدایی، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۳۰۴، دی ۱۴۰۲

گفتگو با رفیق فربرز سنجری درباره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۲۹)

توضیح پیام فدایی:

با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست‌های توده‌های میلیونی بپاخاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می‌کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان‌های سراسر کشور گشت. در ۳۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال‌های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده‌ایم با رفیق فربرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می‌پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه‌ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق _ که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می‌شود_ از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی‌تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم. بخش‌های قبلی این گفتگو در سایت siahkhal.com برای علاقه‌مندان قابل دسترسی‌ست.

پیام فدایی: در بخش‌های قبلی گفتگو، به اولین نشست وسیع تشکیلاتی چریکهای فدائی خلق ایران در پائیز سال ۱۳۵۹ و تا حدی به دلایل فراخوان آن اشاره کردید؛ لطفا بگوئید که محورهای اصلی مباحثات این نشست چه بود؟

رفیق فربرز سنجری: همان‌طور که اشاره کردم در بستر تشدید اختلافات فکری در بین رفقا و پیشنهاد تمرکز عمده نیروی سازمان در شمال و سازماندهی دسته‌ای پارتیزانی در جنگل‌های مازندران، مرکزیت سازمان فراخوان نشست عمومی اعضاء را اعلام نمود. این نشست قرار بود در فروردین ماه سال ۱۳۵۹ در شهر بابل برگزار شود اما به دلیل تشدید جنگ در سمنج و شرکت رفقای ما در این جنگ در کنار دیگر پیشمرگه‌های خلق کرد که علیه هجوم نیروهای مسلح جمهوری اسلامی جریان یافته بود، امکان شرکت رفقای شاخه کردستان در نشست مزبور غیرممکن شد و به همین دلیل هم برگزاری آن به تعویق افتاد. قرار شد نشست عمومی اعضاء در آذر ماه همین سال در بابل برگزار گردد. با توجه به اینکه این جلسه اولین نشست سازمان ما بعد از جدائی از سازمانی بود که اپورتونیزم بر آن غالب شده بود، ضروری بود که جدا از مرکزیت، مسئولین نهادهای مختلف هر یک در مورد ارگان‌های خود، گزارشی در اختیار جمع قرار دهند تا همه رفقا در جریان کمیت و کیفیت تشکیلات و حوزه‌هایی که ما در آنها فعال بودیم، قرار گیرند. نشست می‌بایست پیشنهاد گشودن جبهه شمال را مورد بررسی قرار داده و برنامه حرکت آینده سازمان را تعیین نماید. در این زمینه نظرات مختلفی وجود داشت. برای نمونه برخی از رفقا معتقد بودند حتی اگر لازم باشد باید شاخه کردستان را برای ایجاد حرکت در شمال "تعطیل" کرد. برخی دیگر با تأکید بر ضرورت حضور چریکهای فدائی خلق در جنبش خلق کرد شدیداً با چنین پیشنهادی مخالف بودند. این نظرات می‌بایست در نشست مطرح شده و مورد بحث قرار می‌گرفتند. همچنین لازم بود در نشست، اساسنامه موقت سازمان مورد

بررسی قرار گرفته و به تصویب جمع می‌رسید. مطابق این اساسنامه، می‌بایست شورای عالی سازمان انتخاب شود و باز هم مطابق همین اساسنامه این شورا می‌بایست مرکزیت جدید سازمان را تعیین نماید. نشست مزبور به رغم عدم تدارک کافی برای آن به دلیل حجم بزرگ کارهایی که در مقابل سازمان بود و باید انجام می‌شد و همچنین درگیر بودن رفقا در این فعالیت‌ها در زمان مقرر برگزار شد. در این نشست که به واقع کنگره سازمانی بود ولی ما از آن با نام "نشست عمومی" نام می‌بردیم تقریباً تمامی اعضاء شرکت داشتند.

دستور جلسه نشست به این صورت تعیین شده بود: ارائه گزارش مرکزیت و مسئولین بخش‌های مختلف سازمان، بررسی این گزارشات و طرح انتقادات احتمالی، تعیین برنامه فعالیت بعدی تشکیلات، تصویب اساسنامه و انتخاب اعضاء شورای عالی سازمان.

پرسش: شما قبلاً اشاره کرده بودید که رفیق صبوری (بهرورز) در مخالفت با "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" مقاله‌ای نوشته بود و حتی ادعا کرده بود که در مصاحبه روح بیژن جزینی زنده شده است آیا این مساله در نشست مطرح شد؟

پاسخ: این بحث مطرح نشد. بحث اصلی در نشست بر سر برنامه‌های مبارزاتی تشکیلات بود. اما مباحثات مربوط به متن "مصاحبه" به طور کتبی در چهارچوب نشریه درونی سازمان پیش می‌رفت و نشست به بررسی مشخص آن پرداخت.

البته نوشته رفیق صبوری در مخالفت با متن "مصاحبه" و طرفداری برخی رفقا از نوشته وی در چگونگی روابط افراد انعکاس داشت. رفیق صبوری در نوشته خود با یک برخورد کاملاً انتزاعی و تفسیر جملات به دلخواه خود اتهاماتی به متن "مصاحبه" و به واقع به رفقای پایبند به نظرات انقلابی مطرح شده در آن جزوه وارد کرده بود که باعث شد به تدریج فضای روابط درونی تشکیلات تیره گردد. مثلاً در مصاحبه گفته شده بود که: "بلی خلق ما در مرحله مبارزه ضد امپریالیستی قرار دارد. تا وقتی شاه بود این مبارزه به صورت مبارزه با حکومت شاه متجلی می‌شد." واضح است که معنی این سخن جز این نیست که مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما در زمان شاه در مبارزه با حکومت شاه متجلی می‌شد (همانطور که امروز در مبارزه با جمهوری اسلامی متجلی است. چرا که چنین رژیم‌های وابسته کانال اصلی نفوذ و سلطه امپریالیسم در ایران می‌باشند و مبارزه مردم ما با این رژیم‌ها برای تحقق خواست‌های برحق و انقلابی خود به واقع مبارزه ضد امپریالیستی است). اما رفیق صبوری در نقد خود زیر "تا وقتی شاه بود" خط تأکید کشیده و نوشته بود: "مصاحبه تضاد عمده را تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه می‌داند و این دقیقاً همان تز بیژن جزینی است." او حتی در شرایطی که در افکار عمومی بر مبنای نظرات مطرح شده در "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" آشکار بود که چریک‌های فدائی خلق خمینی و رژیم‌اش را دست نشانده امپریالیست‌ها می‌دانند با تفسیر دلخواهی از جملات "مصاحبه" این اتهام را هم به آن جزوه و رفقای مخالف نظر خودش زد که گویا معتقدند "آیت‌الله خمینی تا قبل از سقوط شاه رهبری مبارزات ضد امپریالیستی را به عهده داشت ولی پس از آن آگاهانه پرچم این رهبری را به دور افکند." با چنین تحریفاتی کار به جایی کشید که این نظر در بین برخی رفقا مطرح شد که کسانی که از "مصاحبه" دفاع می‌کنند از تئوری راهنمای سازمان یعنی تئوری مبارزه مسلحانه عدول نموده‌اند و به آن باور ندارند. واضح است که این هم یک ادعای کاملاً نادرست بود. اگر به سؤالاتان برگردم، این بحث‌ها در نشست مطرح نشد اما در نشریه درونی سازمان جریان داشت.

پرسش: پس علیرغم وجود بحث‌های داغ در رابطه با "مصاحبه" آن‌طور که مطرح کردید بحث عمده "نشست عمومی" بر سر باز کردن جبهه در شمال بود. لطفاً توضیح دهید که مباحثات در این زمینه به کجا کشید؟

پاسخ: بلی، موضوع باز کردن جبهه در شمال، موضوع اصلی آن نشست بود که با توافق همه اعضاء نشست هم مواجه گردید. البته در رابطه با تحلیل از این حرکت و چشم انداز آن اختلاف نظر وجود داشت که در جمع‌بندی مربوطه نیز منعکس شد. در این مورد کمی بیشتر توضیح می‌دهم.

به رغم تبلیغاتی که رفقای منشعب از تشکیلات چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۶۰ (منظور رفقای ارتش رهاییبخش خلقهای ایران می‌باشد) پس از انشعاب‌شان کردند که گویا ما (منظور چریکهای فدائی خلق ایران) به دلیل اعتقاد به تحلیل‌ها و مواضع "مصاحبه" مخالف حرکت در شمال بودیم در واقعیت در این نشست کسی مخالف این برنامه نبود. اختلاف بر سر این بود که با چه تحلیلی قرار است این کار انجام شود و چه دید و انتظاری از این حرکت باید داشت. همانطور که قبلاً هم گفتم برای نمونه رفیق مسعود (محمد حرمتی پور) معتقد بود که شمال در حال انفجار است و "در چند مدت دیگر به طور حتم مانند کردستان خواهد شد". در حالی که ما چنین تحلیلی را درست نمی‌دانستیم. ما معتقد بودیم که در کردستان یک جنبش توده‌ای جریان دارد و جنبش خلق کرد توانسته برخی مناطق این منطقه را از سلطه جمهوری اسلامی آزاد نماید. در حالی که چنین کیفیتی اصلاً در شمال وجود ندارد و اینطور هم نیست که با شروع حرکت یک دسته پارتیزانی در جنگل فوراً شاهد آزاد سازی مناطق و شکل‌گیری وضعیتی خواهیم شد که در کردستان وجود دارد. همچنین ما تخلیه کامل کردستان و به عبارت دیگر "تعطیل" شاخه کردستان سازمان که مورد تأکید یکی از رفقای منشعب (رفیق بهرام) بود را نیز امر درستی نمی‌دانستیم.

در مقابل نظر رفقائی که می‌گفتند باید یک تحلیلی از دلایل سازماندهی حرکت در جنگل داشت و این تحلیل را به رفقای هوادار ارائه داد و در سطح جنبش پخش نمود؛ برخی از آن رفقا در مقابل این نظر درست به طور مثال می‌گفتند مگر ما رفیق مسعود احمدزاده را قبول نداریم، خوب همان تحلیل وجود دارد و دیگر نیازی به تحلیل جدید نیست. البته ما نمی‌توانستیم هیچ توافقی با چنین نظری داشته باشیم و نداشتیم.

با توجه به وجود اختلافات نظری که بخشاً به آنها اشاره کردم پس از مباحثات زیاد، نشست جمعی به جای دستیابی به یک جمع‌بندی که مورد توافق همه رفقا باشد، به یک "گرایش عمومی" دست یافت. بر مبنای "گرایش عمومی" موارد زیر مورد توافق همه رفقای حاضر در نشست قرار گرفت:

1- جبهه‌ای در شمال باز شود.

2- سازمان در کردستان کماکان کار مبارزاتی‌اش را ادامه دهد.

3- در جهت تدوین برنامه مبارزاتی سازمان اقدام شود.

پرسش: گفتید که قرار بوده در این نشست اساسنامه تشکیلات هم بررسی و تصویب شود. مگر تشکیلات تا آن موقع فاقد اساسنامه بود؟

پاسخ: در واقعیت وقتی جمع ما شکل گرفت و بعداً هم تحت نام چریکهای فدائی خلق ایران اعلام موجودیت کرد با توجه به تعداد نیرو و حجم وظایف گوناگونی که در مقابلش قرار گرفته بود هنوز فاقد اساسنامه بود. به همین دلیل هم مدتی قبل از تشکیل نشست عمومی، رفقا از من خواستند تا اساسنامه‌ای در چهارچوب دیدگاه‌های سازمان تهیه کنم. من اساسنامه‌ای تنظیم کردم و با نظراتی که رفقا برای برطرف کردن کم و کسری‌اش دادند یک اساسنامه تدوین شد. از آن موقع این اساسنامه که مورد تأیید مرکزیت سازمان قرار گرفت به عنوان اساسنامه موقت تشکیلات وجود داشت. اما این اساسنامه می‌بایست به تصویب جمع اعضای سازمان برسد که این امر در نشست آذر ماه انجام شد. مساله دیگر این بود که مطابق این اساسنامه، کنگره سازمان یا همان "نشست عمومی" یک شورای عالی انتخاب می‌کرد و مرکزیت تشکیلات به عنوان هدایت‌کننده سیاسی-ایدئولوژیک سازمان توسط این شورا انتخاب می‌شد. اتفاقاً نشست آذر سال ۱۳۵۹ این اساسنامه را تصویب و یک شورای ۱۱ نفره را نیز انتخاب نمود.

پرسش: آیا با برگزاری این نشست اختلافاتی که شکل گرفته بود تخفیف یافت؟

پاسخ: متأسفانه پاسخ به این سوال منفی است. اتفاقاً در ارتباط با مسائل تشکیلاتی برخوردی در آن نشست صورت گرفت که نتیجه اختلافاتی فکری بود که شکل گرفته بودند که حالا خودش را به این شکل نشان می‌دادند. با این‌که بعد از نشست، شورای عالی شکل گرفت و این شورا مرکزیت قبلی را ایفاء نمود اما وقتی که کار به سازماندهی فعالیت‌هایی که با "گرایش عمومی" نشست در مقابل سازمان قرار گرفته بود رسید دوباره اختلافات برجسته شد. با توجه به برنامه تشکیلات مبنی بر سازماندهی یک دسته پارتیزانی در جنگل‌های مازندران این مسئولیت به رفیق حرمتی‌پور واگذار شد و بطور طبیعی مسئولیت کردستان که قبلاً با این رفیق بود می‌بایست به رفیق دیگری واگذار شود. به رفیق بهرام که تا آن زمان در شاخه کردستان فعالیت می‌کرد پیشنهاد شد که مسئولیت کردستان را به عهده بگیرد. اما وی اعلام کرد که حاضر به رفتن به کردستان نیست. این امر خود انعکاسی از اوضاع بحرانی‌ای بود که کم‌کم داشت در سطح تشکیلات خود را بروز می‌داد. او مدعی بود که تا برگزاری نشست من اختلاف استراتژیک با سازمان داشتم اما با پذیرش باز کردن جبهه شمال من دیگر اختلاف استراتژیک نداشته و حالا اختلافم با سازمان به اختلاف تاکتیکی بدل گشته است. او اختلاف تاکتیکی‌اش را این طور توضیح داد که نشست با نظر او مبنی بر تعطیل کردن مبارزه در کردستان موافقت نکرد. از آنجا که مرکزیت نمی‌خواست چنین مسائلی جلوی پیشبرد فعالیت‌های سازمان را بگیرد با برخوردی انعطاف‌پذیر قرار گذاشت که رفیق بهرام در ارتباط با رفیق صبوری قرار گیرد تا مسائلی حل شود و رفیق عباس (رحیم کریمیان) که مسئول مازندران بود را به عنوان مسئول کردستان تعیین نمود. این موضوع را هم باید یادآور شد که با این که در نشست تأکید شده بود که برنامه سازمان تدوین شود اما رفتاری که بعداً از تشکیلات چریک‌های فدائی خلق انشعب کردند اصلاً گرایشی به این کار نداشتند و قدمی هم در جهت آن برنداشتند.

پرسش: آیا مرکزیت جدید توانست راهی برای جلوگیری از تشدید تضادها پیدا کند؟

پاسخ: متأسفانه نه. بر عکس هر چه پیش‌تر می‌رفتیم بحث بر سر "مصاحبه" داغتر شده و اختلافات تشدید می‌شد. شدت یافتن این اختلافات متأسفانه درست در شرایطی بود که جامعه شدیداً ملتهب بود و تضادهای درونی طبقه حاکمه هم تشدید شده بود و درست در چنین شرایطی بود که یک انشعب ناخواسته که غیراصولی و بدون مرزبندهای نظری مشخصی بود به چریک‌های فدائی خلق تحمیل شد.

پرسش: مسلماً موضوع انشعب بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد. پس بگذارید عجلاناً کمی از مسائل درونی تشکیلات فاصله بگیریم و به همین موضوع آخری که مطرح کردید یعنی تنش‌ها در سطح جامعه بپردازیم تا در فرصتی دیگر به طور خاص به موضع انشعب برگردیم. حالا این سؤال را مطرح کنیم که اختلافات در درون حکومت بر سر چه بود؟ برای نمونه ما در اواخر سال ۵۹ شاهد تشدید اختلافات بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی بودیم، شما ماهیت این اختلافات را چگونه توضیح می‌دادید؟

پاسخ: اختلافات درون طبقه حاکمه واقعیتی انکارناپذیر بود که البته در همه کشورها هم به درجات مختلف وجود داشته و دارد. اما مشکل اینجا بود که درک درستی از این اختلافات و شیوه تشدید آنها و استفاده از آنها جهت گسترش مبارزات توده‌ها در سطح جنبش وجود نداشت. به همین دلیل هم ما شاهد بودیم که نیروهایی به بهانه استفاده از تضادهای درون هیئت حاکمه به دنباله روی از این یا آن جناح روی آوردند.

ما، چریک‌های فدائی خلق در درون طبقه حاکمه و هیئت حاکمه سرمایه‌داری وابسته ایران دو دسته تضاد می‌دیدیم. یک تضاد مربوط به شیوه‌های سرکوب مبارزات توده‌ها بود و دیگری درباره نقش دولت در زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه. در مورد اول از نظر ما بحران اقتصادی-اجتماعی‌ای که نظام سرمایه‌داری وابسته حاکم را فرا گرفته بود و مبارزات دلیرانه توده‌های ستمدیده در چهار گوشه کشور، دسته‌بندی‌های مختلف درون طبقه حاکمه را به وجود آورده و آنها را به ارائه راه‌های گوناگونی برای

مقابله با توده‌ها وامی‌داشت. ما عقیده داشتیم با این که همه دسته‌بندی‌های درونی حاکمیت ضرورت سرکوب مبارزات توده‌ها جهت حفظ نظام ظالمانه موجود و دیکتاتوری ذاتی آن را قبول داشتند اما روش‌های مختلفی برای رسیدن به این هدف ارائه می‌دادند. بنابراین مهم بود که نیروهای سیاسی ماهیت این اختلافات را درک کرده، در مورد آنها در میان توده‌ها روشننگری نموده و راه‌های تشدید آنها به نفع مبارزات مردمی را پیش ببرند. اما سازمان‌های سیاسی موجود به عنوان اپوزیسیون جمهوری اسلامی نه تنها درک درستی از ماهیت این اختلافات نداشتند بلکه در عمل دنباله‌رو این اختلافات می‌شدند. یک روز از بازرگان در مقابل شورای نگهبان دفاع می‌کردند و یک روز از بنی صدر در مقابل حزب جمهوری اسلامی. بعدها نیز این شیوه نادرست برخورد به تضادهای درون حکومت توسط نیروهای رفرمیست در جامعه ادامه یافت. به طوری که از خط امامی‌ها در مقابل حجتیه‌ای‌ها یا بعدها از میر حسین موسوی در مقابل احمدی نژاد و خامنه‌ای دفاع شد. برای ما مهم این بود که به مردم این آگاهی داده شود که نباید به دنباله‌روی از این جناح‌ها پردازند بلکه همه مبارزات خود را در راستای نابودی نظام سرمایه‌داری حاکم و دیکتاتوری ذاتی‌اش کانالیزه نمایند. باید به توده‌ها گفته می‌شد که چه بنی صدر و چه حزب جمهوری اسلامی هر دو در ضرورت سرکوب مبارزات مردم اختلافی ندارند بلکه اختلاف‌شان بر سر روش‌های این سرکوب است.

ما بر این واقعیت پا می‌فشرديم که همه بنی صدر را در جلوی صف حمله کنندگان به دانشجویان در اول اردیبهشت سال ۱۳۵۹ یعنی در همان به اصطلاح انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی دیده بودند. یا مردم نقش او در سرکوب جنبش خلق کرد را نمی‌توانستند فراموش کنند. همانطور که سخنرانی‌های بازرگان برای تهیج پاسداران جمهوری اسلامی علیه چریک‌های فدائی خلق از یاد بردنی نبود، همان بازرگانی که فریکارانه دروغ سر هم می‌کرد و به کمونیست‌ها بد و بیراه می‌گفت. همه این تبلیغات کاملاً در جهت سرکوب سازمان‌های سیاسی و کمونیست‌ها و سرکوب انقلاب قرار داشت.

اما در چنان اوضاعی برخی سازمان‌های سیاسی به جای تشدید این تضادها و استفاده از موقعیت پیش‌آمده برای تمرکز روی سرنگونی جمهوری اسلامی، در حالی که ضرورت سرنگونی رژیم را حتی به فکر خود نیز راه نمی‌دادند تمرکز خود را بر مخالفت با یکی از جناح‌های حکومتی می‌گذاشتند. مثلاً تا مدت‌ها مقابله با حزب جمهوری اسلامی خط سازمان اقلیت و شعار اصلی نشریه این سازمان را تشکیل می‌داد؛ و یا مجاهدین عملاً جانب جناح بنی صدر در حکومت را گرفته و با در آمیختن با بنی صدر حتی با وی میثاق مشترک دادند. آنها در اتحاد با وی، او را "رئیس جمهور منتخب مردم" نامیدند که البته این اتحاد دوامی نداشت و بعداً به جدائی اینها از هم منجر شد.

پرسش: شما در صحبت‌تان به دو دسته تضاد اشاره کردید. اما چیزی درباره اختلافات در زمینه نقش دولت در زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه در درون طبقه حاکمه نگفتید. لطفاً در این مورد هم توضیح دهید.

پاسخ: درست است. بحثم را روی تضادهای درون حکومت در رابطه با روش‌های سرکوب مبارزات مردم متمرکز کردم. اما در مورد نقش دولت در زمینه اقتصادی و سیاسی و اختلاف‌ها در این زمینه قبل از هر چیز باید تأکید کنم که بر اساس تحلیل سازمان ما از شرایط اقتصادی جامعه، طبقه حاکمه در ایران بورژوازی وابسته می‌باشد که سنتاً بورژوازی بوروکرات یا بخش دولتی در آن نقش فائده را داشته است. از آنجا که در آمد اصلی کشور از طریق صدور نفت به دست می‌آید و این درآمد در دست دولت متمرکز شده است طبیعتاً دولت و بخش دولتی به نسبت بخش خصوصی همواره در این سیستم دست بالا را داشته و دارد. به واقع از کودتای رضا خان و بعد سلطنت پهلوی این بخش از بورژوازی در ایران دست بالا را داشته است که البته هر چه مناسبات سرمایه‌داری بیشتر رشد و گسترش یافته این بخش هم قدرت بیشتری پیدا کرده است. البته بخش خصوصی همیشه وجود داشته و دارد اما سلطه بورژوازی بوروکراتیک همواره دست بالا داشته است. این واقعیتی است که در دعوای درونی طبقه حاکمه، خود را نشان می‌داد. در حال حاضر نیز ما در این سیستم شاهد دسته‌بندی‌هایی هستیم که خواهان گسترش بخش خصوصی یا کوچک کردن دولت می‌باشند و بر عکس

دسته‌بندی‌هایی هستند که خواهان گسترش باز هم بیشتر نقش دولت در اقتصاد می‌باشند. این هم دیگر مهم نیست که این دسته بندی‌ها این مطالبه‌ها را در چه پوششی تبلیغ می‌کنند. یک روز بخش خصوصی تحت عنوان تقدس مالکیت خصوصی تقدیس می‌شود؛ و روزی هم دولت می‌شود پشتیبان "مستضعفان" و خدا هم نقش طرفداری از مستضعفان را پیدا می‌کند. واضح است که برای نیروی آگاه مهم این توجیهات نیست بلکه مساله برای آنها این است که منافع و سیاست‌هایی که پشت این تبلیغات خوابیده را برای مردم تشریح نمایند و بکوشند انرژی انقلابی توده‌ها را در جهت نابودی کل سیستم استثمارگرانه موجود کانالیزه نمایند. این را هم تاکید کنم که جناح‌های معتقد به "دولت کوچک" به هیچ وجه مخالف نقش اقتصادی دولت در اقتصاد کشور نیستند، بلکه خواهان محدود بودن این نقش می‌باشند. چون در شرایط ایران سرمایه‌های بخش خصوصی به روشنی می‌دانند که بدون سرمایه‌گذاری‌های بزرگ دولت کارشان به خوبی پیش نمی‌رود.

واقعیت این است که سازمان‌های اپوزیسیون در آن زمان درک بسیار نازلی از نقش دولت در اقتصاد و تضاد بخش خصوصی و بخش دولتی سرمایه‌داری حاکم داشتند. اصولاً تحلیل آنها در مورد مهمترین مساله هر انقلاب یعنی ماهیت قدرت دولتی درست نبود و این تحلیل‌ها نقش مضر و بازدارنده خود در جنبش توده‌ها را در پرتو تحولات اجتماعی هر روز بیشتر از قبل نشان داد.

(ادامه دارد)